

نشست سی و یکم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی (۱)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با عصر به خیر و تبریک عید روزی که گذشت؛ تقاضا دارم شدن پیامبر و برخورد فعالی که خدا با او کرد. از تقاضای او و عرضی خدا و از ظرفیت کوچک و ظرفیت بزرگ، اتفاق کیفی‌ای رخ داد که بازتاب آن تا الان هم هست و پس از این هم ان‌شاء‌الله خواهد بود.

جلسات ما دچار وقفه‌های ناخودخواسته شد.^۲ از جلسه‌ی پیش مرتب شد. جلسه‌ی پیش مهمانی را داشتیم که در چارچوب همین بحث‌هایی که خودمان داریم، ایشان هم تجربه‌ی شخصی و به نوعی جمعی خودشان را مطرح کردند. از امروز، بحث‌های خودمان را پی خواهیم گرفت با این توضیح که مرداد، به سبک سال‌های گذشته، ماه تعطیلی حسینی خواهد بود. امروز جلسه‌ی سی و یکم را خدمت‌تان هستیم و کل مرداد تعطیل خواهد بود و اگر خدا خواست در سه شنبه‌ی سوم شهریور که هفته‌ی اول ماه رمضان است، جلسات را پی می‌گیریم. به نام همراه یاریگر که وقتی ما عزم می‌کنیم برای حرکت، «او» هم برای همراهی، همکاری، مشارکت و راه‌گشایی تضمین داده است. عنوان بحث هم مطابق سی نشست قبلی، «من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ» است. نشست سی و یکم هستیم، در مدار تبیین ما به سر می‌بریم. ما هم در حد خودمان یک تبیین داریم و چند جلسه است که در این مدار به سر می‌بریم. عنوان بحث، ذیل مدار «تبیین ما»، «داشته‌ها و کارکردهای او؛ دید تاریخی و تحلیل تاریخی» است.

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۸۸ است.

۲. اشاره‌ی شهید صابر به وقفه ناشی از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۸۸ و حوادث متعاقب آن است.

پس از این که چهار داشته^۱ را پشت سر گذاشتیم، به داشته‌ی پنجم رسیدیم. اگر ما در موضع تقاضا باشیم، «او» داشته‌دار و داشته‌ریز است. داشته‌ی فعلی که روی آن درنگ می‌کنیم، «دید تاریخی و تحلیل تاریخی» است که یکی از حلقه‌های مفقوده‌ی جامعه‌ی ماست و تا حدودی هم خود را در تحولات اخیر به نمایش گذاشته است. ان‌شاءالله ببینیم داشته‌ی «او» [در این زمینه] چیست و چقدر می‌تواند نقیصه‌ی ما را رفع کند.

او در کتاب آخر خود، مکرر عنوان کرده که «در»ی وجود دارد، در را بزنید. دق الباب کردن در موضع نشستن، غنود^۲، فیکسیسم و از این نوع نیست و طبیعتاً از موضع بشارت و حرکت و شور در انداختن و طرح نو در افکندن است. [خدا] عنوان می‌کند [که اگر] در این پروسه‌ها رفتید، می‌توانید ما را هم خبر کنید، ما هم ظرفیت‌هایی داریم که اگر ضمیمه‌ی ظرفیت‌های شما شود، حتماً اتفاقی از آن متصاعد خواهد شد.

ذیل «باب بگشا»، «ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا» مطرح است. قبل از اینکه وارد بحث بشویم، جلسه‌ای که بعد از انتخابات و تعاقبات پس از آن داشتیم، جلسه‌ای نیمه‌کاره بود که تنها خواستیم، نخ و سوزنی در دست بگیریم تا فاصله‌ای را که میان جلسه‌ی قبل و بعد انتخابات بود، به هم وصل کنیم؛ نه وصله و پینه در ادبیات عرفی؛ وصلی که بتواند وصل بحث‌هایمان را به تعاقبش در بر داشته باشد.

آنجا بحث مختصری روی اوضاع [جاری] شد - [«مختصر»] از این جهت که نه بحث ما سیاسی است و نه بنا داشته‌ایم وارد [مباحث سیاسی] شویم - منتها، آن شرایط، شرایطی نبود که بخواهیم از آن پرش کنیم؛ ضرورتاً می‌بایست اشاره‌ای به شرایط هم می‌کردیم. آنجا نکته‌ای مطرح شد و برخی دوستان هم پس از جلسه آمدند و انتقاد کردند که انتقادشان هم تا حدودی درست بود. آنجا، آنچه من به کار بردم این بود که ما هزینه‌ی استراتژی خود را بدهیم؛ این [سخن] هم به نوعی درست و هم به نوعی می‌تواند نادرست باشد. درستش این هست که همچنان که این حاکمیت برای خود حق طراحی‌هایی قائل است که بخشی از این حق، «غصب‌شده» است و بخش دیگر ظاهراً ناشی از جایگاه حقوقی‌اش است که [البته] جایگاه حقوقی‌اش هم در شرایط کنونی، زخمی‌تر از گذشته شد. حال خودش می‌داند که چه کار می‌کند.

۱. این چهار داشته که در نشست‌های شانزدهم تا بیست و نهم مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند به ترتیب عبارتند از: «خدای طراح - مهندس»، «خدای خالق»، «دید استراتژیک» و «نگرش روندی - سامان مرحله‌ای». سه مورد اول در جلد دوم مجموعه مباحث «باب بگشا» (تبیین - ۱) و مورد چهارم در جلد فعلی، در دسترس است.

۲. آرمدن و آسودن. استراحت و آسایش.

هر حاکمیتی خود می‌داند که چه می‌کند و سرنوشتش را خودش تعیین می‌کند، نه نیروی مقابلش؛ همه جای جهان این گونه بوده، اینجا هم، این گونه خواهد بود. نیروهای دیگر هم برای خود استراتژی‌هایی داشتند که عمل کردند، ما هم به سهم خودمان - نه صاحب قد و قواره‌ای هستیم و نه شانه‌ای با عرض و طول گسترده داریم، در حد خودمان - ما هم می‌توانیم، چشم‌اندازی داشته باشیم. طبیعی است در کشوری که «کشور هزینه» است و تنفس، موهبتی است که جمهوری اسلامی به شهروندانش عطا کرده! در این شرایط، طبیعی است که هر استراتژی‌ای، حتی استراتژی علمی و دانشگاهی هم هزینه داشته باشد. حال، چه [استراتژی و فعالیت] اجتماعی و... و به طریق اولی، [فعالیت] سیاسی هم که هزینه‌ی بالاتری دارد. طبیعی است که هر کسی آن راهی را که خودش برمی‌گزیند، محاسباتش را هم خودش انجام می‌دهد و تعاقباتش را هم خودش می‌پذیرد. این سخن از این حیث درست است.

اما از سوی دیگر هم، اگر حرکتی در جامعه صورت گرفت که از صلاحیت‌های خاص خود، برخوردار بود - خودبه‌خودی نبود، چشم‌اندازی، سازمان حداقلی، صداقت متناسبی و... داشت - می‌شود با او همراهی کرد و اگر صلاحیت‌های جدی‌تری داشت، می‌شود هم‌مونی او را هم پذیرفت. ما همیشه عنوان کرده‌ایم که متوسط و مادون متوسط هستیم و نه محوریم و نه جلودار، ولی در خط خودمان، همچنان که این‌ها با کسی تعارف ندارند، ما هم با کسی تعارف نداریم. اما این به این منزله نیست که حرکت‌های دیگری که در جامعه صورت می‌گیرد، نادیده گرفته شود و یا امر و اجباری باشد که با آن همراهی نشود. این تذکری که دوستان دادند، تذکر درستی بود و من هم خدمتتان گفتم و اکنون بحث را پی می‌گیریم.

به سنت همیشه، نگاهی خیلی فشرده به بحث‌های آغازین خواهیم داشت که بتوانیم پلی بزنیم به بحث‌های امروز. حدود ده، یازده ماه گذشته که برای اول بار گرد هم آمدیم با هم یک سری از گزاره‌های بحرانی را تیک زدیم:

نظری بر گذشته بحث؛

ما: معضل‌دار

پیرامون: بحران‌دار

انسان: بن‌بست‌نادر

پیشینیان: متددار

خدا: توصیه‌دار

ما: تبیین‌دار

ابراهیم: الگودار

آن زمان حس می‌کردیم که تک‌تک خودمان معضل‌دار هستیم و از خودمان که بیرون آمدیم، یکی دو جلسه بر مدار پیرامون خودمان ایستادیم؛ جامعه‌ی بزرگ و حاکمیت و جامعه‌ی بزرگتر که مردم و آحادش را تشکیل می‌دهد، نیروهای فکری و سیاسی، نیروهای اجتماعی، نسل نو - که خود را مشخصاً در شاکله‌ی دانشگاه نشان می‌دهد که در شرایط اخیر از دانشگاه هم بیرون زد و در عرصه‌ی اجتماعی هم به‌طور خیلی جدی‌تر و تمام‌قدرتر، خود را عیان کرد. درک کردیم که بیرون از ما هم بحران‌هایی وجود دارد و ما معضل داریم، به این مفهوم که اختلالی در روابطمان با هستی و منشاء هستی به وجود آمده که ما و پیرامون مجموعاً دچار نقص^۱ و لکنتی شده‌ایم که این نقص و لکنت، هم در مواجهه‌مان با هستی و فعالیت در آن معنادار می‌شود و هم در رابطه با «او».

جلوتر که آمدیم، به این گزاره‌ی حقیقی و کیفی رسیدیم که انسان‌های پیش از ما هم این بحران‌ها را با غلظت و شدت بیشتر و کمتر، دوز متفاوت‌تر و دوره‌ی زمانی گوناگون از سر گذرانده‌اند. چون سنستان این بود که به بحران و بن‌بست، تن در ندهند - حال در هر عرصه‌ای که هستند، از مادری خانه‌دار تا فردی ایدئولوگ، سیاسی، تشکیلاتی، استاد دانشگاه، معلم مدرسه و... بن‌بست‌های درونی و بیرونی خود را شکسته‌اند و کاروان هستی را تا این جا پیش آورده‌اند - طبیعتاً ما هم ادامه‌ی همان سنت هستیم. انسان در مدار «خود»ش - و نه مدار بالاتر - بن‌بستی ندارد. بالاخره، منفذی، روزنی، دریچه‌ای، شکافی باز می‌کند و گذشته را به آینده‌ای می‌دوزد که تا پیش از آن فکر می‌کرده، امکان توسل به آن نیست. پیشینیان ما هم برای عبور از این بن‌بست، متدی داشتند و ما هم آن متدها را در حد توان خودمان بررسی کردیم.

خدا هم در کتاب آخر به کمک می‌آید برای انسان‌هایی که بخواهند از این دالان‌های پیچ در پیچ بحران، راه خود را به سمت روشنایی باز کنند، توصیه‌هایی داشت. توصیه‌ها برخی روشی، برخی منشی و برخی هم مثل انسان‌ها، متدیک بود - منتها از مدار بالاتر و به‌عنوان ارشد هستی. به این جا رسیدیم که ما هم می‌توانیم صاحب تبیین شویم و الگویی را بررسی کردیم که الگوی ابراهیم بود. پس خلاصه اینکه ما معضل‌دار بودیم و پیرامون‌مان، بحران‌دار؛ نوع انسان، بن‌بست‌ندار؛ پیشینیان ما متددار؛ خدا توصیه‌دار؛ ما هم صاحب تبیین و تبیین‌دار و ابراهیم هم الگودار و الگووار. به این رسیدیم که ما هم مثل ابراهیم یا انسان‌هایی از نوع ابراهیم - انسان‌هایی که با وضع موجود کنار نیامدند، برای [دستیابی به] وضع مطلوب، جنگیدند و بنیان‌گذار فکر، مناسک و بنا شدند - می‌توانیم صاحب تبیین شویم.

۱. توقف و بازایستادن از کار.

پلکان تبیین؛

پیشاتبیین

تبیین

پساتبیین

پلکان تبیینی را که طی کردیم، این بود که برای خود کردوری را در نظر گرفتیم که پیش از رسیدن به مدار تبیین، برای خود، پیشاتبیینی را صورت دهیم و بعد به شکل جدی و طولانی‌تر، روی مدار تبیین بایستیم، چرخ بخوریم، دور بزنیم و تبیین خود را پخته‌تر کنیم، به مقوم‌های درونی مجهز کنیم و نهایتاً پساتبیین هم راه خروجی باشد برای برون‌رفت از وضع موجودمان. پیشاتبیین ما، جدال و نزاع با یک انگاره‌ی تاریخی بود و سلام دادن و آشتی با یک انگاره‌ی که خودمان می‌توانیم به آن دست پیدا کنیم. وداع با یک تلقی و سلام بر یک دیدگاه:

پیشاتبیین؛

یک وداع - یک سلام:

وداع با یک تلقی

سلام بر یک دیدگاه:

هستنده

فعال

مدار تغییر

اثرگذار

تلقی ما از گذشته، تلقی‌ای بود که نوعاً در دیدگاه روحانیت سنتی - هم مسیحی، هم اسلامی - با آن مواجه بوده و هستیم. دیدگاهی بود که به ظاهر، تارک جهان است، [اما در عمل بسیار وابسته به جهان است]. چسبنده‌ترین نیروها به جهان همین نیروهایی بودند که در ده قرن زندگی کردند و الان هم در کنار ما دارند زیست می‌کنند. ظاهر، عدم چسبندگی است، اما چسبنده‌ترین نیروها به زمین و امکانات و جهانی هستند که مذمتش می‌کنند. دیدگاه آخرت‌گرا از ده قرن وسطی اروپای غربی و مرکزی درآمد، به این طرف هم انتشار پیدا کرد، حوزه‌ی خودمان هم عموماً این دیدگاه را دارد؛ مگر استثناءها و مگر نخواستارانش. آن دیدگاه، جهان را مذمت و تحقیر می‌کند، به جهان سرکوفت می‌زند، انسان موجود در این جهان را سرکوب می‌کند، هویت و موجودیت انسان و جهان را کریدور پستی تلقی می‌کند که تنها می‌توان از آن گذر کرد به قصد ورود به جهانی که وعده و وعیدهایی از نظرشان در آن مندرج و مستتر است.

انسان در این جا کوچک است، مدار فعالیت گسترده‌ای ندارد و به لحاظ فکری هم تحت هژمونی همین نیروی مذمت‌کننده قرار می‌گیرد.

اگر بخواهیم در این مدار، زیست کنیم، وضع موجودی که با آن مواجه هستیم همین وضعی می‌شود که به لحاظ تاریخی داریم. اما از آن جا که انسان‌های ماقبل ما - چه آن‌هایی که تلقی مذهبی و معنوی از جهان داشتند و چه آن‌هایی که نداشتند - به دیدگاه جدیدی نائل آمدند و سلام بلند بالایی به آن دیدگاه دادند، [می‌توان به این دیدگاه جدید اتکا کرد]. [این دیدگاه مبتنی بر] این است که هستی‌ای وجود دارد، ما هم جزئی از هستی هستیم؛ ما هستی را به وجود نیاوردیم، اما هستنده هستیم و تا وقتی در این هستی هستیم، فعالیم. فعالیت نه ناشی از حقوق وضع‌شده، [بل] که ناشی از حقوق ذاتی و ژنتیکی ما که در ما به ودیعه گذاشته شده منشاء می‌گیرد و اگر بپذیریم هستنده هستیم و تا وقتی که هستیم فعالیم، در مدار تغییر دور می‌زنیم. آدم اول با زوجش به این جهان آمدند تا وضع موجود را از مناظر مختلف تغییر دهند. ما هم ادامه‌ی پروژه‌ی آدم هستیم و اگر هستنده هستیم، به فعالیت می‌پردازیم، می‌خواهیم جهان پیرامون مان را از وضع موجود به وضع مطلوب تغییر دهیم، طبیعتاً صاحب رد پا هستیم و اثرگذار خواهیم بود. بعد آمدیم به تبیین:

تبیین؛

حرکت در میان دو مینا:

ما و «او»

ما؛

روی آورِ مستمرِ غیرمناسبتیِ غیر تاکتیکیِ پر نیاز

او؛

روی نشانِ کمک‌کارِ پرداشته

تبیین متدی است که خدا عرضه کرد به شکست‌خوردگان و شوک‌زدگان بعد از جنگ احد در شصت‌آیه‌ای که یکی دو جلسه روی آن ایستادیم، این بود که در بحران‌ها خود را مینا فرض کنید؛ «خس و خاشاک» نیستید و من را هم مینا فرض کنید. مینای کوچک با مینای بسیط، می‌توانند حدفاصلی را بین خودشان تعیین کنند. بین این دو مینا گام بردارید، در آن گام برداشتن فکر کنید، روی صحبت باز کنید، من هم با صحبت شما برخورد فعال خواهم کرد. لذا انسان دیگر آنجا در پاندول تشویش و حیرانی چرخ نمی‌خورد، گیج نمی‌خورد و سرش به دیواره‌ی هستی گیر نمی‌کند و زخمی نمی‌شود، بلکه در این رابطه‌ی بین مینای کوچک (که خودمان هستیم)، و مینای بزرگ (که «او» هست) می‌توانیم به کیفیتی جدید نائل آییم. این نوع تبیین ما بود.

قبلاً مفصل بحث شد که اگر بخواهیم به این مدار تبیین وارد شویم، باید با «او» سنگ‌هایمان را و بکنیم و با خودمان هم تعیین تکلیف کنیم. آیا روی آوردن ما به «او» تاکتیکی است یا نه مستمر، غیرمناسبتی، غیرتاکتیکی و از سر نیاز است؟ آیا «او» روی نشان و کمک کار هست یا نه؟ این تعیین تکلیف را سعی کردیم در حد خودمان تیک بزنییم. ما روی آورِ مستمر غیرمناسبتی غیرتاکتیکی پرنیاز می‌توانیم باشیم؛ اگر این چنین باشیم، «او» هم روی نشان خواهد داد، کمک کار خواهد بود و بسیار لبریز و پرداخته است.

تبیین ما؛

متن‌ها

کلیدها

«ما» و روش

پروژه

شراکت با داشته‌ریز

در این تبیین چهار متن پیش روی ماست: متن بزرگ و پرورق هستی، متن تاریخ، خودمان هم که متنی کوچکیم و متن کتاب آخر. کلیدهایی را هم «او» برای برخورد جدی‌تر و کارتر با چهار متن به ما داد. کلیدها را بررسی کردیم. بعد سراغ خودمان آمدیم که اگر ما روشمند شویم و پروژه‌ای را در حد توان خودمان تعریف کنیم، «او» به اعتبار روشمند بودن ما و رویکرد ما به خودش، با پروژه‌ی ما برخورد مشارکتی خواهد کرد و اگر «او» با ما شراکت کند، با داشته‌هایی بس کیفی‌تر و سرریزتر از مادر این پروژه وارد خواهد شد. تبیین را مشترکاً یکی دو لایه عمیق‌تر کردیم، مشارکت‌کنندگانی که کار کردند هم به سهم خودشان [چنین کردند] و به این رسیدیم که داشته‌های «او» چیست و کارکردهای «او» در کجای هستی جلوه و تجلی پیدا می‌کند؟

تبیین؛

داشته‌ها و کارکردهای «او»

طراحی - مهندسی

خلق - خلق جدید

دید استراتژیک

مرحله‌بندی

ابتدا چند جلسه روی ویژگی طراحی - مهندسی «او» متمرکز شدیم و این که «او» اهل خلق است، خالق است، بدیع است، خلاق است، به خلق اول بسنده نکرده و خلق را ادامه داده؛ دید استراتژیک دارد - دید استراتژیک را مفصل تر از بقیه‌ی داشته‌ها بررسی کردیم، ده جلسه روی آن ایستادیم - و روی مشارکت «او» در پروژه‌ی مشترک با موسی درنگ کردیم. نهایتاً بعد از اینکه دریافتیم که «او» دید و طراحی‌های استراتژیک دارد، [ملاحظه کردیم که] اهل مرحله‌بندی هم هست، به این مفهوم که یک مرحله باید به قوام کیفی خود نائل بیاید تا مرحله‌ی بعد بتواند مبتنی بر داشته‌ها و دستاوردهای مرحله‌ی قبل، آغاز شود تا پروژه به سرانجام برسد. امروز بحث خدای تاریخی و تجهیزگر را داریم. تبیین خود را در حد فهم متوسط ادامه می‌دهیم؛ داشته‌ی پنجم، خدایی است که اگر از یک وجه دیگر به «او» نگاه کنیم، صاحب دید تاریخی و تحلیل تاریخی است. این شعار ریتیمیکی که از جلسه‌ی اول داشتیم - «من رفیقم، ره‌گشایم، باب بگشا، نزد من آ»، در چهار داشته‌ی گذشته ترجمان خاص خودش را داشت، در این داشته هم که «دید تاریخی و تحلیل تاریخی» است، برگردان ویژه‌ی خود را خواهد داشت:

تبیین ما؛

خدای صاحب دید تاریخی - تحلیل تاریخی
 من رفیقم، ره‌گشایم، باب بگشا، نزد من آ
 من؛ اشراف دارم
 مجهزت می‌کنم
 منظرت می‌بخشم
 دیدگاهت می‌دهم

ترجمان یا برگردان در این مجرای که وارد شدیم، این است که خدا به ما عنوان می‌کند که من به تاریخ، اشراف دارم، صاحب دید تاریخی هستم، به اعتبار اشرافم بر تاریخ اگر به این پروسه وارد شوی، مجهزت می‌کنم، منظرت می‌بخشم و صاحب دیدگاهت می‌کنم. پیش از این - هم در بحث تاریخ [سلسله مباحث «هشت فراز، هزار نیاز»]^۱ و هم در این بحث‌ها [«باب بگشا»] - تصریح شد که خدا بر تاریخ اشراف دارد؛ [گرچه که] تاریخ کار انسان است، انسان‌ها تاریخ را می‌سازند و «او» با سنت‌هایش به ساخت‌وساز انسان‌ها وارد می‌شود.

۱. شهید صابر در مباحث مقدماتی سلسله جلسات «هشت فراز، هزار نیاز»، نشست سوم با عنوان «درک توحیدی از تاریخ» در این خصوص سخن گفته است که این نشست در نخستین دفتر از مباحث «هشت فراز، هزار نیاز» در پایگاه اینترنتی www.hodasaber.com در دسترس است.

آیه‌ای بود^۱ که آعرش این گونه تمام می‌شد که «وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ»؛ یعنی ما هیچ وقت از سیر تحول و تطور تاریخ، غائب نبودیم؛ بر روندها، تحولات، مکانیسم تحولات، جوهر تحولات، دستاوردها و ناکامی‌های انسان‌هایی که تاریخ را در سطوح ریز و درشت خودشان رقم زدند، مشرف بودیم. خدا به اعتبار آن اشراف، ما را مجهز می‌کند. با داشته‌های تاریخی‌اش ما را تجهیز می‌کند. به ما برای این‌که بتوانیم صاحب منظر و چشم‌انداز شویم، امکان می‌دهد، ارتقاعی برای نظر افکندن، افقی برای نظر انداختن [به ما می‌بخشد]. ما را صاحب دیدگاه می‌کند - گاه به مفهوم قید مکان است - ما را صاحب منزلگاه تاریخی می‌کند، ما را با سیر تجهیزش به منزلی رهنمون می‌کند که بتوانیم با تاریخ کیفی‌تر و از ارتفاع جدی‌تر برخورد کنیم. این صاحب‌منزلی، صاحب دیدگاه کردن، منظر بخشیدن و تجهیز را در سیری که در آیات سوره‌ی طه طی کردیم، خدا از فرعون هم دریغ نکرد. در دیالوگ فعالی که موسی با فرعون برقرار کرد، فرعون لحظه‌ای نسبت به گذشته، وضع موجود و چشم‌انداز ایدئولوژیکش دچار شک و تردید شد و در آن‌جا جمله‌ای را مطرح کرد که بسیار پرژواک بود. این جمله‌ی پر ژواک را خدا آورد و در سوره‌ی طه کُذ کرد. فرعون خطاب به موسی گفت: «فَمَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى» [طه: ۵۱]. وقتی موسی سیر تاریخ را برای او تشریح کرد، حداقل برای یک لحظه مسئله‌دار شد؛ اما مشککش این بود که روی مسئله‌اش نایستاد؛ مسئله‌اش را پی‌گیری نکرد. آنجا به موسی گفت بگو ببینم حال پیشینیان و سیر تاریخ چه بوده؟ گذشتگان ما، قدیم یک واژه‌ای داشتند می‌گفتند «سل کن»! با حذف حرف «ی» و [استفاده از حرف «ل»] به جای «ر» که در ادبیات شیرازی‌ها به معنای «تماشا کن» است که در اصل، همان تکامل‌یافته‌ی معکوس «سیر کن» است، تماشا کن، روندها را ببین، مشاهده کن، مکانیسم‌ها را دریاب، اشراف پیدا کن. شعار خدا هم همین است. وقتی که موسی به سرفصل دیالوگ با فرعون رسید، موسی تک‌پیماش به فرعون این بود که تو هم سیر کن. فرعون هم به این سرمنزل رسید، اما خودش خیلی با خودش جدی و فعال برخورد نکرد.

شعار خدا هم این است که اگر ما «او» را صاحب دید تاریخی و تحلیل تاریخی بدانیم، «او» به ما عنوان می‌کند که همچنان که در مسیرهای گذشته این توان را داشتم که به شما کمک کنم و مجهزتان کنم، در این مسیر هم با اشرافی که بر سیرها دارم، می‌توانم تجهیزتان کنم، صاحب منظرگاه و منزلگاه تاریخی‌تان کنم. به این اعتبار، خدا صاحب دید و تحلیل تاریخی است.

۱. «فَلَنَنْصُنَّ عَلَيْهِمْ وَعَلِيمٌ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ»: «و از روی دانش به آنان گزارش خواهیم داد و ما [از احوال آنان] غایب نبوده‌ایم.» (اعراف: ۷)

در سوره‌ی طه [موسی در پاسخ به سؤال فرعون می‌گوید] «قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي» (طه: ۵۲). بعد از اینکه فرعون به موسی می‌گوید از حال گذشتگان و سیری که بر آن‌ها گذشت به من بگو، موسی سرفصلی را باز می‌کند، تصریح می‌کند که این علم - علم تحلیل گذشتگان و پیشینیان - کیفیت و کلیدواژه‌هایش در دست «او» است، و «او» فراموشکار نیست و سیر گذشتگان را از یاد نمی‌برد. کیفیت گذار گذشتگان را از دالان‌های پیچ‌درپیچ تاریخ، فراموش نمی‌کند و دچار نسیان نمی‌شود. با توجه به این‌که صاحب اشراف است و دچار نسیان هم نیست و کمبود حافظه‌ی تاریخی هم ندارد و حافظه‌ی تاریخی‌اش هم مثل ما جاهایی پاک و یا پررنگ نمی‌شود و از یکنواختی و یکپارچگی برخوردار است، پس می‌توان به «او» اعتماد کرد و «او» را خدایی دانست که صاحب دید و تحلیل تاریخی است.

حال اگر کتاب آخر «او» را وسط بگذاریم، می‌بینیم که صاحب چینشی است که در حد فهم خودمان می‌توانیم آن را درک کنیم. آیه‌ای هست «كِتَابٌ أُخْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود: ۱). در این آیه توضیح می‌دهد که این کتاب به تفصیل آمده. «فصلت» هم دال بر تفصیل است، یعنی در حد ضرورت، مفصل است؛ وجه دوم آن است که فصل به فصل است؛ و وجه سوم این است که روشن است. روشن، [واجب] صراحت و شفاف بودن یک وجه، فصل به فصل بودن یک وجه و به تفصیل هم در حد ضرورت وجه سوم [معنای «فصلت»] است. ما اگر بخواهیم از یکی از برگردان‌ها استفاده کنیم، از ترجمه‌ی میانی استفاده می‌کنیم؛ این کتاب، فصل به فصل است و این را هر کس در حد فهم و غور خود می‌تواند درک کند. مهندس بازرگان یک جور می‌تواند درک کند؛ حاج یوسف شعار یک جور، مرحوم حنیف، یک جور، ما یک جور، آقای جوادی آملی یک جور، علامه [طباطبایی] یک جور. هر کس با توجه به ویژگی‌های کتاب می‌تواند از فصول این کتاب درکی داشته باشد. آنچه به ذهن متوسط می‌رسد، ترتیب داده‌ها در کتاب آخر به ترتیب نزول است؛ چینش خدا این منطق را دارد:

تبیین ما؛

جایگاه تاریخ در چینش «او»:

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر

✓ هستی

✓ رستاخیز - فرجام

✓ تاریخ

✓ انسان

اول از هستی صحبت می‌کند؛ بعد، از رستاخیز و فرجام؛ بعد، از تاریخ؛ آخر سر هم از انسان. جایگاه تاریخ در چینش «او» در کتاب آخر، جایگاه سوم است، یعنی سر فصل سوم به ترتیب نزول.

بخش اول آیات، آیات هستی‌شناسانه است؛ بخش دوم آیات، انسان را به روز موعود و روز محاسبه و فرجام‌های استراتژیک که نوع بشر یا اجتماعات بشر داشته‌اند، [متوجه می‌سازد]؛ سرفصل سوم تاریخ است؛ سرفصل چهارم هم خود انسان است. این ترتیب را هر کس می‌تواند در کتاب آخر پژوهش کند. آنچه از ذهن متوسط ما درمی‌آید این است که چینش بدین ترتیب است. ما با [مؤلفه‌ی] سومی بیشتر کار داریم و ربط آن را با سه مؤلفه‌ی دیگر در حد ضرورت توضیح خواهیم داد.

خدا خطاب به محمد (ص) می‌گوید: «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا» (طه: ۹۹) «اخبار گذشتگان دیگر را نیز بر تو خواهیم خواند و بر تو یادآوری مترتب بر تجهیز تاریخی را عطا کردیم». کارکرد تجهیز به دید تاریخی، جدا از اشرف، این است که انسان ذاکر می‌شود. حال «ذاکر» در ادبیات سنتی این است که از صبح بنشیند بدون توجه به روند تولید و گذران جامعه، بدون این که کاری داشته باشی، مشارکتی در سیر تولید بکنی، سری، همسری، ازدواجی، اشتغالی [داشته باشی]، از صبح بنشین تسبیح بینداز و ذکر بگو! خدا نه این ذکر را تصریح کرده و نه قبول دارد. ذکری که مورد نظر «او» است، ذکر دینامیک است؛ ذکری که در پروسه مفهوم پیدا می‌کند و در پروژه معنا خواهد یافت.

در یکی از آیات سوره‌ی هود^۱ که از سوره‌های تاریخی و فلسفه‌ی تاریخ قرآن است، به پیغمبر می‌گوید سر آخر همه‌ی تجهیزات که ما بر تو قصه‌ها و روایت‌ها و گزارش‌ها را خوانش می‌کنیم (نَقُصُّ عَلَيْكَ)، جدا از این که تو صاحب دیدگاه تاریخی بشوی، آخر سر «ذکر» است. یعنی عصاره‌ی تجهیز به دیدگاه تاریخی را بتوانی در پروژه و پروسه‌ات، مصرف کنی؛ اگر غیر از این باشد، به یک استاد کلاسیک تاریخ بدل خواهی شد که محفوظاتی دارد، دوره به دوره را توضیح می‌دهد، محورهای دوره، پیرامون‌های محور دوره و نهایتاً جمع‌بندی کلاسیک. ولی پیغمبر نه کلاسیک است و نه می‌خواهد به جمع‌بندی کلاسیک نائل بیاید. خود خدا هم کلاسیک نیست! اگر خدا کلاسیک بود، از نوع روشنفکران انبوه کلاسیکی که ما پیرامون مان می‌بینیم و از نوع

۱. در آیه‌ی ۱۲۰ سوره‌ی هود تصریح می‌شود: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَنْبُئُ بِهٖ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» «و هر يك از سرگذشت‌های پیامبران [خود] را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم، و در اینها حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.»

حاکمیت کلاسیک، یک سرمایه‌ی اولیه‌ای تشکیل می‌داد و با ضرب و زور و هر امکانی می‌خواست آن وضع موجود و سرمایه‌ی اولیه را حفظ کند. اما از آن‌جا که خدا به سرمایه‌ی اولیه‌اش بسنده نکرد و اهل سرمایه‌ی در گردش است، مردان و زنان پیام‌دار و کادرهای خدا در اعصار مختلف، بر خوردشان با تاریخ، دینامیک خواهد بود.

توصیه‌ای هم که خدا در این آیه به پیغمبر دارد این است که حافظ طوطی‌وار روایت‌هایی که ما بر تو خوانش می‌کنیم، نباش. ما تو را به کیفیت‌ها، مکانیسم‌ها و جوهر تحولات مجهز می‌کنیم و تو نهایتاً باید ذاکر یافته‌های تاریخی پیشینیانت باشی و در سیر خودت و در پروژه‌ای که من با تو تعریف کردم و تو با من تعریف کردی، بتوانی [آن‌ها را] به کار بیاندازی.

اگر از «فصلت»، فصل‌بندی را استفاده کنیم، منطق چینش «او» [بدین ترتیب است که] چهار عنصر را در کتاب آخر می‌چیند که این چینش خودبه‌خودی نیست و طبیعتاً دارای یک هارمونی است و یک موسیقی متن واحدی از این چینش بیرون می‌آید. در منطق چینش او، رده‌ی اول هستی بود. رده‌ی دوم، فرجام، رده‌ی سوم، تاریخ و رده‌ی چهارم، انسان:

منطق چینش «او»

اول:

✓ هستی

آغاز از وجود و آنچه هست

خلق، سرشت، طبع

جوهر، دینامیزم، حیات

انسان جزئی از هستی و وجود

چرا در صدر و اول کار، دیدگاه هستی‌شناسانه را مطرح می‌کند؟ علت این است که از وجود و آنچه هست، آغاز می‌کند. سراغ خلق، سرشت، طبع، جوهر، دینامیزم و حیات می‌رود و نهایتاً انسان را که جزئی از هستی و وجود است با این خلق و جوهر و حیات پیوند می‌زند. ابتدای کار که این کتاب می‌آید همان جزء سی‌ام است که از آفرینش و فراهم آمدن ذرات بنیادین برای خلق اول و خلق‌های نوبه‌نوی پس از خلق اول گفت‌وگو به میان می‌آورد. آنچه انسان در قدم اول از جزء سی‌ام درمی‌یابد این است که هستی عظیم است، هستی شوخی‌بردار نیست، نه آفریننده‌ی هستی اهل شوخی است و نه هیچ‌کدام از موجوداتی که در کادر هستی وارد شده‌اند، می‌توانند با هستی شوخی کنند. هستی ضمن اینکه لطافت‌های خاص خود را دارد، بس جدی است، هدف و سمت و شعوری دارد و خودبه‌خودی نیست. از سر تصادف و

صدفه به وجود نیامده است. انسان مقدمتاً به این نائل می‌شود و این که وجود برتری موجود هست و ما هم با آن وجود برتر پیوند خورده‌ایم. وجود، واقعی است و قابل اثبات هم نیست، آن را درک می‌کنیم، با آن در تنیده هستیم، با آن پیوند می‌خوریم و با آن وجود به خلق پی می‌بریم و به توان شگرف خلاقیت خدا راه پیدا می‌کنیم.

کارگاهی راه انداخته که تعطیل‌پذیر و شیفت‌پذیر نیست و خودش جستان و خیزان و عرق‌ریزان، بی‌خستگی و بی‌خواب‌زدگی این خلق را ادامه می‌دهد. این خلق به سرشت و طبیعت ما پیوند خورده است. هم هستی و هم ما که درون این هستی تکاپو می‌کنیم، از جوهری برخورداریم که این جوهر مثل خون دلمه‌شده نیست که بعد از مدتی خشک شود و کپک بزند؛ نه؛ خون جهنده‌ای است، دینامیسم خود را دارد و سیال است. کما اینکه ما هم سیال‌ایم و جان‌مایه‌ی آن حیات است. نهایت جزء سی‌ام، انسان در وسط قرار می‌گیرد؛ انسانی که جزئی از هستی است و جزئی از وجود کل است. لوح اول در کتاب آخر به هستی اختصاص پیدا کرده است.

منطق چینش «او»

دوم:

✓ رستاخیز - فرجام

هدف‌داری، سمت‌داری

بازتاب اندیشه، اثر عمل

قانون - قاعده

حساب - کتاب

آغاز - پایان

انسان اندیشمند عمل‌کننده‌ی اثرگذار

دوم؛ هستی در جایی به منزلگاه کیفی می‌رسد که ما از چند و چون آن آگاه نیستیم، اما «او» وعده داده و وعده‌ی «او» هم بی‌تناسب با سرشت هستی و بی‌تناسب با سرشت ما نیست. همچنان‌که ما برای همه‌ی پروژه‌های طول حیات خودمان فرجام‌قائلیم - برای تحصیل‌مان، اشتغال‌مان، ازدواج‌مان، عشق‌ها، مهرها و نفرت‌ها - ما که یک مدل کوچک از هستی هستیم، وقتی که استارتی می‌زنیم، طبیعتاً فرجامی برایش قائل هستیم؛ همچنان‌که همه‌ی موجودات فعال در این هستی اهل اندوختن و توشه‌اندوزی هستند - از مورچه و زنبور بگیریم تا دایناسور و ماموت‌هایی که از هستی غائب شدند و بعضی سعی می‌کنند امروز آن‌ها را نمایندگی کنند! - به هر حال سرانجامی برای پروژه‌های خود قائل هستند.

پس فرجام‌داری و رستاخیز پایانی، سنت هستی است؛ این را در لوح دوم می‌خواهد به ما بگوید. هستی سیال و خون‌دار و جان‌دار است، اما فرجامی هم دارد که ناشی از هدف‌داری و سمت‌داری آن است. اندیشه‌های همه‌ی ما صاحب بازتاب است، اثر عمل ما به جا می‌ماند، در این پروسه‌ها، پروژه‌ها، طراحی‌ها و استراتژی‌رقم زدن‌ها، قانون و قاعده‌ای وجود دارد. اگر ما هم بخواهیم قواعد و قوانین را بر هم بزنیم و زیر قاب پلوی تاریخ بزنیم - کما این‌که می‌بینیم در کشورمان دم‌به‌دم، می‌زنند - اما «او» این اجازه را نمی‌دهد که دم‌به‌دم عناصر و اجتماعاتی زیر قاب پلویی بزنند که با مشقت بشر، دم کشیده، زعفران‌ریزی شده و آب روغنش داده‌اند و آمده در دیس پلویی که همه‌ی تاریخ بتوانند از آن استفاده کنند. «او» می‌گوید قاعده، قانون، حساب و کتاب و آغاز و پایانی وجود دارد.

و نهایتاً مجدداً آخر این فرجام، پای انسان، به میان می‌آید؛ انسان اندیشمندِ عمل‌کننده‌ی اثرگذار. انسانی که صاحب اندیشه است و اندیشه‌اش بازتاب پیدا می‌کند. عمل او که اهل عمل است، اثرگذار است. و نهایتاً انسان صاحب اندیشه که اندیشه‌اش از پژواک و اثربخشی برخوردار است و عملی که باز از مدار اثربخشی برخوردار است، سرآخر باید مورد محاسبه قرار بگیرد.

به هر کدام از این لوح‌ها که نگاه می‌کنیم، در چپ‌پیش چهارگانه «او» در این «فصلت»ی که خودش می‌گوید، جمع‌بندی با انسان، تمام می‌شود. چند بار این نکته مطرح شد و باز اینجا مطرح می‌کنیم: نقدی که حنیف‌نژاد به بخش‌بندی پنج دوره‌ی تاریخی کارل مارکس زد این بود که در آن پنج دوره‌ی تاریخ، عنصر اصلی و پایدار، ابزار است. حنیف‌نژاد، با همه‌ی جوانی خود، تبصره زد که عنصر پایدار همه‌ی ادوار تاریخ، انسان است. این با مشی خدا هم‌خوانی دارد. آخر همه‌ی این اسلایدهایی که در کتاب آخر به ما نشان می‌دهد - اسلاید هستی، فرجام، تاریخ و اسلاید خود انسان - جمع‌بندی با انسان است. هستی را در جمع‌بندی غایی و نهایی با انسان پیوند می‌دهد، فرجام را هم همین‌طور؛ تاریخ و خود انسان را هم نگاه خواهیم کرد.

منطق چپ‌پیش «او»

سوم:

✓ تاریخ

جریان سیال

جان‌دار

خون‌دار

روح‌دار

انسان تاریخ‌ساز

سوم؛ این‌طور که از «کتاب» می‌توانیم استنباط کنیم، فصل سوم در این منطق چینش به تاریخ اختصاص دارد. هستی کار «او»ست؛ ما هم می‌توانیم در جاهایی کارگاهی برای خودمان بزینم، در کارگاه بزرگ «او» فعال شویم؛ «او» هم بخیل، کنس و ناخن خشک نیست و نمی‌خواهد که همه‌ی تاریخ و هستی برای خودش باشد. جاهای بازی به ما داده است. جای بزرگ بازی ما، ایران است. جاهای کوچک‌تری هم در ایران داریم.

تاریخ، محل بازی و جست‌وخیز انسان‌هاست. فصل سوم را بعد از هستی و معاد به این جایگاه بازی انسان‌ها اختصاص داده است. این جایگاه - [یعنی همان] تاریخ که محل بازی انسان است، انسان ورقش می‌زند و نقطه‌چینش را امتداد می‌بخشد - از نظر «او» سیال است؛ جریان‌ی است سیال که از همان قاعده‌ی حرکت جوهر و عَرَض پیروی می‌کند؛ جاندار است؛ روح و خون دارد؛ و انسان تاریخ‌ساز هم مجدداً جمع‌بندی خداست؛ یعنی آخر سر، [خداوند] تاریخ را به انسان پیوند می‌زند - انسانی که در دو اسلاید پیشین [«هستی» و «رستاخیر - فرجام»] هم این پیونددهی با او صورت گرفته بود.

آیه‌ای هست: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعه: ۱۱-۱۰)؛ خداوند جایگاه می‌دهد و وزانت و مرجعیت نسبی برای انسان‌هایی که به نوعی اهل گذشته هستند، قائل است. «سابقون» یعنی هم در گذشته استوارتر بودند و هم در پروژه و پروسه‌ی خود، از بقیه‌ای که انگیزه‌ی استارت زدن نداشتند یا استارت را زدند و پروژه را رها کردند، سبقتی گرفته‌اند. این «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» به این مفهوم است که با جمع‌بندی خدا در پیوند زدن تاریخ با انسان هم‌پیوند می‌شود؛ یعنی انسان‌هایی که هم اهل استارت‌اند و هم در استارت خودشان سبقت می‌گیرند. اهل ماراتن‌اند و در سر پیچ‌ها از دیگران سبقت می‌گیرند؛ «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ». یعنی آن‌ها کسانی هستند که هم به خدا، هم به هستی، هم به فرجام و هم به خودشان نزدیک‌اند و هم به سیر تاریخ، قربت و نزدیکی ویژه دارند.

نوعاً ما با این انسان‌ها احساس قربت می‌کنیم. چه از نژاد و هم عصر خودمان باشند چه نباشند. همه‌ی ویتنامی‌ها به هوشی‌مین^۱، «عمو هوشی‌مین» می‌گفتند، در جهان نیز به او «عمو هوشی‌مین» اطلاق می‌شد.

۱. Ho Chi Minh: هوشی‌مین رهبر انقلابی ویتنام و نخست‌وزیر (۱۹۵۵-۱۹۴۵) و رئیس‌جمهور (۱۹۶۹ - ۱۹۴۵) جمهوری دموکراتیک ویتنام (ویتنام شمالی) بود. وی رهبر جنبش استقلال‌خواهی ویتنام از سال ۱۹۴۱ میلادی در مقابل استعمار فرانسه و آمریکا و رهبر ویتنامی‌ها در جنگ آمریکا علیه ویتنام بود. به سبب مشکلات جسمی در سال ۱۹۵۵ از قدرت کناره گرفت، اما به عنوان یک رهبر انقلابی، تا پایان حیات (۱۹۶۹)، مورد احترام ویتنامی‌ها بود.

قربانیت ما با هوشی مین، ماندلا، حنیف نژاد، مصدق و هر انسانی که در جای خود نمی نشیند و قصد تغییر دارد و مدار تغییر را می پیماید، از نوع «أَوْلَئِكَ الْمَقْرُبُونَ» ای است که «او» در این جمع بندی تصریح می کند. انسان هایی هستند که در جمع بندی خدا، اهل بشارت اند؛ هم به خودشان، هم به پیرامونشان و هم به کل تاریخ.

منطق چینش «او»

چهارم:

✓ انسان

هستنده

فعال

مدار تغییر

اهل ساخت و ساز

ردپادار

چهارمین و آخرین اسلاید که منطق چینش خدا در «کتاب» است، بعد از هستی و فرجام و تاریخ، انسان است که موضوع اول جهانی است که ما در آن به سر می بریم. انسان، هستنده است، فعال است، اهل پیمودن مدار تغییر است، اهل ساخت و ساز است و ردپادار است. در سوره ی هود^۱ (ان شاء الله در جلسات بعد، دوستان هم در جستجوگری و یافته برداری از سوره، مشارکت خواهند کرد) آیه ای هست: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ» (هود: ۱۲۰). به پیغمبر از زاویه ی دیگری عنوان می کند؛ می گوید همه ی این گزارش دهی ها، همه ی این روایت خوانی های تاریخی، از گذشتگان و صاحبان خبر پیش از تو [برای] این است که تو به مقوم های درونی نائل شوی، قلب و موجود تپنده ای که تو را جلو می برد، بتواند با او تثبیت پیدا کند و دارای استحکام شود. اگر بخواهیم کل کتاب را برای فهم مهندسی محتوا در چینش «او» تحلیل کنیم، چهار اسلاید اصلی و چهار لوح کیفی از آن قابل استخراج است. لوح اول هستی، لوح دوم فرجام، لوح سوم تاریخ، لوح چهارم انسان - انسانی که از نظر «او» در همه ی ادوار گذشته هم به نوعی شریک و در تنیده و ممزوج هست:

۱. در سخنرانی، شهید صابر از سوره ی اعراف یاد کرده است. آیه ی مشابه مضمون آیه ای که در جلسه قرانت می شود، در سوره ی اعراف به این شرح است: «تِلْكَ الْأَنْبِيَاءُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِهَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ» (اعراف: ۱۰۱). اما آیه ی قرانت شده متعلق به سوره ی هود است.

مهندسی محتوا در چینش «او»

اول:	درک هستی، ضرورت هستندگی فعال، فهم دینامیسم خود و جهان.
دوم:	درک اثربخشی و آزمون اثربخشنده، تجهیز به دیدگاه استراتژیک و فرجام‌نگری.
سوم:	درک دینامیسم تاریخ، تجهیز به حافظه تاریخی - دیدگاه تاریخی.
چهارم:	درک «عامل»یت تغییر، فهم پیش‌برندگی پروژه.

اسلاید اول در نهایت این را می‌خواهد بگوید که ضرورت درک هستی وجود دارد و متعاقب درک هستی، ضرورت هستندگی فعال؛ هستی هست، هستی واقعی است و نیاز به اثبات ندارد؛ ما هم هستیم، و تا وقتی که هستیم، ضرورت دارد که در این هستی مطابق جان هستی که هستندگی است، بتوانیم فعالیت از خود نشان داده و دینامیسم خود و جهان را درک کنیم. لوح بعدی، درک اثربخشی و آزمون اثربخشنده است؛ یعنی درک کنیم که اندیشه‌مان، تصمیم‌گیری‌مان، کار تشکیلاتی‌مان، طراحی و عمل‌مان، حوزه‌های کوچک و بزرگ اثربخشی دارد و آزمون‌نی است برای صاحب اثر. وجه دیگر در لوح دوم، تجهیز ما به دیدگاه استراتژیک است. اینکه هم در مدار فردی خود و هم بیرون از مدار فردی‌مان - در مدار منزل و محل و محل تحصیل و... تا جامعه‌ی بزرگ - بتوانیم به دیدگاه استراتژیک نائل آییم؛ در آن دیدگاه استراتژیک بتوانیم صاحب فرجام‌نگری شویم و به فرجام جهان هم فکر کنیم. هم فرجام خُرد در پروژه‌ها و پروسه‌های خودمان و هم فرجام غایی و کلان جهان.

اسلاید سوم می‌خواهد به مخاطبش که ما هستیم و دیگران قبل و بعد از ما هم می‌توانند باشند، درک دینامیسم تاریخ را بگوید. تاریخ، خشک و منجمد و بی‌روح نیست، خونی در آن منتشر است؛ هم خون هستی و هم خون انسان‌های فدی‌بخش در تاریخ در آن جاری‌ست؛ [همچنین می‌خواهد] درک دینامیسم تاریخ از سیالیتش، تجهیز به حافظه‌ی تاریخی و دیدگاه تاریخی [را] یادآور شود. همانطور که به پیامبر یا صاحب‌خبر آخرش عنوان می‌کند که «هم صاحب حافظه‌ی تاریخی شو و هم بعد از اینکه صاحب حافظه‌ی تاریخی می‌شوی، به دیدگاه تاریخی مجهز شو»^۱، این توصیه هم متوجه ما و هر کسی که کتاب آخر را با هر تحلیلی بخواند، خواهد بود.

۱. اشاره به آیه‌ی ۹۹ سوره‌ی طه است که پیش‌تر در همین نشست قرائت، و پیرامون آن سخن گفته شد.

چهارم هم جان همه‌ی بحث‌های ما از اول تا اکنون بوده است: ما درک کنیم که عامل تغییر تاریخ و جهان پیرامون مان هستیم؛ [هرچند عامل تغییر] همه‌ی هستی و کائنات نیستیم. در همین جهانی که زمین ماست، درک کنیم که عاملیت تغییر جهان، پیرامون و خودمان، مائیم. دیگران هم هستند؛ ما هم هستیم. از این حق هم استفاده می‌کنیم و جای کوتاه آمدن، تخفیف و بخشش هم نیست. این را درک کنیم که عامل تغییر ما هستیم؛ چه عامل تغییر جهان، چه عامل تغییر تاریخ و چه عامل تغییر فرد خودمان و پیرامون مان. نهایتاً فهم کنیم که ما می‌توانیم تعریف‌کننده و پیش‌برنده‌ی پروژه باشیم، که اگر لوازمش فراهم شود، «او» هم در این پیش‌برندگی با ما برخورد فعال پیشه خواهد کرد.

اکنون برای بحث‌های آتی جمع‌مان در [سرفصل] خدای صاحب دید تاریخی و صاحب تحلیل و حافظه‌ی تاریخی، زمینه فراهم کنیم: وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او» در کتاب آخر:

وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او»؛

<u>عنوان تاریخی</u>	<u>اجتماعات تاریخی</u>	<u>چهره‌های تاریخی</u>	<u>رخدادهای تاریخی</u>
قصص	آل‌عمران	یونس	روم
عصر	کهف	هود	فتح
	طه	یوسف	
	یاسین	ابراهیم	
	قریش	مریم	
		لقمان	
		سباء	
		محمد	
		نوح	

این کتاب آخر را اگر از مناظر مختلف ببینیم - هم در عنوان‌بندی‌های تاریخی، هم در روایت اجتماعات تاریخی، هم چهره‌های تاریخی و هم رخدادهای تاریخی - صاحب وزن تاریخی است. می‌توان گفت تاریخ در کتاب آخر، در پردازش‌های محتوایی صاحب وزن جدی است. دو سوره عنوان محتوایی تاریخی جدی دارند؛ یکی «قصص» است و یکی هم «والعصر» به مفهوم «زمان فشرده» که دال بر این است که تاریخ و دوران، آکاردئونی است.

زمانی منبسط، و زمانی منقبض است و ما فریب انبساط آن را نخوریم؛ فرجام ما - چه فرجام فردمان، چه پروسه و پروژهی ما - درون انقباض رقم خواهد خورد. سوره‌های «قصص» و «عصر»، عناوین تاریخی دارند.

«آل عمران»، «کهف»، «آل طه» (که به صورت «طه» آمده)، «آل یاسین» (که به صورت «یس» آمده) و «قریش» سوره‌هایی هستند که به اجتماعات تاریخی و صاحب نقش تاریخی اختصاص پیدا کرده‌اند.

اما برخی افراد هم هستند که سوره به اسم‌شان است. درست است اسم سوره‌ها را خدا نگذاشته، انسان گذاشته - انسان هم در جمع کردن، عنوان‌بندی و تیتراژ کتاب آخر نقش داشته - اما محور این سوره‌ها از نظر خدا این انسان‌ها هستند؛ عناوین سوره‌ها به ترتیب: «یونس»، «هود»، «یوسف»، «ابراهیم»، «مریم»، «لقمان»، «سبأ» (که در ادبیات ما معروف به «ملکه‌ی سبأ» است)^۱، «محمد» و «نوح».

از رخداد‌های تاریخی هم در عنوان‌بندی و پردازش محتوا استفاده شده است. سوره‌ی «روم» که عطف به جنگ تاریخی ایران و روم است که [در قرآن] پیش‌بینی شده و سوره‌ی «فتح» که معطوف به فتح مکه است. لذا اگر نگاه کنیم [تاریخ] در کتاب آخر هم در صورت و هم در محتوا از یک وزن مخصوص برخوردار است؛ هم در عنوان‌بندی و هم در پردازش‌های محتوایی. آنچه گفتیم بیشتر در فرم بود؛ اما در محتوا:

وزن تاریخ در محتوا پردازشی‌های «او»؛

لوح‌های فلسفه‌دار - حکمت‌دار تاریخی:

اعراف

هود

طه

انبیاء

مؤمنون

شعراء

۱. شایان توجه است که «سبأ» نام قومی بود که سلیمان به دیارشان لشکر کشید و در اثر نافرمانی از دستور پیامبران سدشان شکست و خانه ویران شدند. قوم سبأ دارای حکومت بودند و زنی بر آنها سلطنت می‌کرد (قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۰۳) که او را «ملکه‌ی سبأ» یا «بلقیس» نامیده‌اند؛ گرچه نام «بلقیس» نیز در قرآن نیامده است. داستان قوم سبأ، علاوه بر سوره‌ای به همین نام، در سوره‌ی «نمل» با تفصیل بیشتری آمده است.

در محتوا شش سوره‌ی خُلَّص و ناب تاریخی داریم که عناوین آن‌ها به ترتیب: «اعراف»، «هود»، «طه»، «انبیاء»، «مؤمنون» و «شعراء» است. اسامی هم - به ویژه چهار عنوان اول - اسامی‌ای هستند که به نظر حامله، باردار، پرپژواک و پرنشین می‌آیند. تا جلسه‌ی آینده، حدود یک ماه فاصله هست؛ خود این سوره‌ها را دوستانی که تمایل به پژوهش دارند و «کتاب» را - مستقل از اینکه چقدر به آن نزدیک باشند یا نباشند، چقدر قبول داشته باشند یا نداشته باشند - بخواهند منبع پژوهش تلقی کنند، فرصتی هست که توفیقی روی این سوره‌ها داشته باشند.

موضوع همه‌ی این سوره‌ها تاریخ است؛ سیر تاریخی، سمت تاریخی، فلسفه‌ی تاریخی، روح و جان تاریخی، مکانیسم و جان تحول تاریخی، تعریف‌کننده‌ها و پیش‌برنده‌های پروژه‌ها. از هر منظری که بخواهیم نگاه کنیم، سوره‌ها همه باردار و چندقلو حامله هستند. اینکه ان‌شاءالله جمع - به خصوص چند گروه [مطالعاتی‌ای] که خودشان تشکیل شده‌اند - بتواند روی این سوره‌ها فعال شوند و بتوانیم این لوح‌های فلسفه‌دار و حکمت‌دار تاریخی را مثل درخت توتی که در خرداد ماه پا بر آن می‌کوبند و از بالا تکان‌تکانش می‌دهند و همه‌ی توت بر چادر شبی می‌ریزد، ما هم در حد قوت دست و پای خودمان بتوانیم به این سوره‌ها تکانه‌ای بدهیم و سردرختی‌های آن را جمع کنیم، ببینیم نهایتاً چه چیزی عایدمان می‌شود. ان‌شاءالله این سوره‌ها بتوانند منبع پژوهش بشوند در دو جلسه‌ی آینده که به بحث «خدای صاحب دید و تحلیل تاریخی» اختصاص می‌دهیم.

روش شناسی تجهیز تاریخی «او»

خبررسانی کیفی

تقطعه‌چین زنی رخداد

ترسیم سمت

فرجام روند

آموزش

قاعده - قانون

روش مواجهه با پیشاروی

از غور و تعمقی در این سوره‌ها این طور بیرون می‌آید که خدا همچنان که در کتابش فصل‌به‌فصل (فصلت) چینی‌اش دارد، چینش‌اش منطقی دارد، در تجهیز تاریخی‌اش هم در این شش سوره‌ی صاحب وزن مخصوص تاریخی، روشی مستتر است که می‌شود آن را شناسایی کرد و از آن بهره گرفت.

در نگاهی به این شش سوره (که ان شاء الله بتوانیم با آن‌ها برخورد فعال کنیم و چند و چون‌ها را بیرون بیاوریم)، این روش می‌تواند بیرون بیاورد که هر کسی می‌تواند آن را [مستقلاً و به شکل خاص خود] شناسایی کند؛ سطح شناسایی ما که سطح متوسطی هست این است که خدا ابتدا در این شش سوره، «خبررسانی‌های کیفی» می‌کند. بعد از آن، شوکی وارد می‌کند و انسان را متوجه یک رخداد تاریخی می‌کند. آن رخداد را نقطه چین می‌گذارد و جلو می‌آورد. سرفصل‌ها، مفصل‌ها و سمت آن را ترسیم می‌کند. روند آن را به فرجام می‌رساند. فرجام روندش را توضیح می‌دهد. بعد از خبررسانی و اطلاع‌رسانی کیفی، نقطه چین زنی، ترسیم سمت و سوسو و نهایتاً مقابل روی ما قراردادن فرجام روند، آموزش‌های خاص آن اتفاق کیفی را پیش روی ما قرار می‌دهد.

از آن آموزش‌ها، قانون و قاعده بیرون می‌آورد و اسم آن را سنت می‌گذارد که نه تحول‌پذیرند و نه تجدیدپذیرند و نه تخفیف‌پذیر: «سِنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَلَنْ يَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (فتح: ۲۳)؛ «قُلْ: يَجِدُ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ يَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر: ۴۳). تحول و تبدیلی در این قواعد و قانونی که از سیر تاریخ بیرون می‌آید، نیست و نهایتاً روش مواجهه با تاریخ را پیش روی ما قرار می‌دهد.

پیش از این ما این بحث را داشته‌ایم که تنها این کتاب آخر، منبع پژوهش نیست. شعر و سرود و فیلم و رمان و کتاب و هر گزاره‌ی سمعی و بصری، دیداری و شنیداری و... می‌تواند کمک‌کار ما قرار بگیرد. یکی از این کمک‌کارها، کتاب نهج البلاغه است. علی از ابتدا در سیر تکوین قرآن بوده، خودش قرآن را جمع می‌کند و می‌گویند خودش قرآن ناطق است، دیدگاه‌های علی خیلی نزدیک به دیدگاه‌های خداست. دیدگاه خدا، دیدگاه انحصاری نیست. درست است که حد کامل دیدگاه، فقط متعلق به خداست، اما هر انسانی به نسبتی که جهان، خودش و «او» را جدی بگیرد، می‌تواند پاورچین، پاورچین - نه به مفهوم پنهان‌کارانه‌اش، بلکه به مفهوم صریح و شفاف و متناسب با صلاحیت خود - جلو برود؛ صلاحیتی کسب کند و یک وجب جلو برود؛ [مجدداً] صلاحیتی کسب کند، و وجبی جدی‌تر [به پیش برود]. علی خیلی وجب‌به‌وجب جلو رفته است. فراز ۱۳ از نامه‌اش به فرزند ارشدش امام حسن [نامه‌ی ۳۱ در نهج البلاغه]:

کارکرد روش شناسی تجهیز تاریخی «او»

فراز ۱۳ از نامه به فرزند ارشد:

«أَيُّ بَنِي إِبْنِي وَإِنِّ لَمَأْكُنْ عُمُرْتُمْ مَن كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَرْتُ فِي
أَخْبَارِهِمْ وَسَزْتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَتَيْتَنِي إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمُرْتُ مَعَهُ
أَوْلَهُمْ إِلَيَّ آخِرِهِمْ»

«ای پسرک من! و اگر چه عمر [دراز] نکردم [به مانند] عمر آنان که پیش از
من بودند [اما] در [روند] عملشان نظر افکنده، در اخبارشان اندیشه‌ورزیده و
در آثار و بازمانده‌هاشان سیر کردم، گویی [همانند] یکی از آنان گردیدم. و نیز
به سبب آنچه از کارهای آنان به من رسید [و انتقال یافت] چنان شد که من با اول تا
آخرشان زندگی کرده‌ام».

کل چیزی که قرآن می‌خواهد از نشانه‌ها و سوره‌های تاریخی‌اش به ما منتقل کند این است که
این فرد پرتکاپوی هم‌عصر پیغمبر به پسرش وصیت می‌کند: «پسرک من، وگر چه عمر، دراز
نکردم (صاحب عمر طولانی نبودم، ۶۳ سال بیشتر عمر نکردم)، به مانند عمر آنان که پیش از
من بودند، عمر، دراز نکردم، اما در روند عملشان نظر افکنده (نظر؛ نه تماشا و یک نگاه؛ نظر
به معنای غور و تعمق کردن) در اخبارشان اندیشه‌ورزیده (یعنی اندیشه‌ام را مثل شانه‌ای که
نانوا به چانه‌ی نان می‌اندازد، ورز کردم؛ مثل حلوانی که خانم‌ها در تابه تاب می‌دهند، ورز
دادم تا روغنش درآید، تا عرقش درآید، عرق اندیشه‌ی من درآمد. روغن و زعفران و خرما
ممزوج شد با آرد سرخ شده؛ اندیشه‌ورزی علی این است که در اخبارشان اندیشه‌ورزیده)، در
آثار و بازمانده‌هایشان سیر کرده (همان «سیر کن»ی که قدمای ما می‌گفتند) گویی همانند
یکی از آن‌ها گردیدم و نیز به سبب آنچه از کارهای آنان به من رسید و انتقال یافت، چنان شد
که من با اول تا آخرشان زندگی کردم».

در سیر هم می‌بینیم، خدا وقتی محمد(ص) را مجهز می‌کند گویی محمد(ص)، با همه‌ی اقوام
و طیف‌های بشری قبل از خودش بوده است. قرآن در نهایت می‌خواهد کاری را کند که علی
در فراز ۱۳ از نامه به فرزند ارشدش تصریح کرده است.

کارکرد روش شناسی تجهیز تاریخی «او»

اندریشه‌ورزی در داده‌ها	نظر افکنی
هم‌فضا شدن با گذشتگان	سیر در به جا مانده‌ها
سیر در تنیدگی تاریخی	زیست روندی با آنان

و

مجهز شدن

در روش‌شناسی تجهیز تاریخی خدا در کتاب آخر، تصریح نظر افکنی، اندیشه‌ورزی در داده‌ها، سیر در به جامانده‌ها (آثار پیشینیان)، هم‌فضا شدن با گذشتگان، زیست روندی با آنان را می‌بینیم. آن قدر تحلیل و اطلاع‌رسانی از قوم موسی را برای محمد مکرر هم می‌زند، هم چنان که علی می‌گوید، گویی محمد با اول تا آخرشان زیست کرده و محشور و سرخوش بوده است. و نهایتاً سیر در تئیدگی تاریخی انسان با تاریخ و معجز شدن به دیدگاه تاریخی [مطرح است]. ما هم از همین حق خود در تبیین که ادامه دارد، داشته‌ها و کارکردهای او، سرفصل پنجم: دید و تحلیل تاریخی استفاده خواهیم کرد. یعنی خدایی که تا حالا درک کرده‌ایم، طراح و مهندس است - دید هندسی «او» هم تنها به اول جهان منحصر نمی‌شود و تا آخر جهان خواهد بود - صاحب دید استراتژیک است، در استراتژی خود مرحله‌بند است، و صاحب دید و تحلیل تاریخی است.

ان‌شاءالله جلسات اول و دوم بعد از تعطیلات یک ماهه را بتوانیم به تمام کردن دید تاریخی و تحلیل تاریخی اختصاص بدهیم. آن شش سوره را بتوانیم خوب درک کنیم و به قول گذشتگان، خوب حلاجی کنیم و پنبه‌اش را بزینم و به سهم خود در تحلیلی مشارکت کنیم.

نیمه‌ی دوم جلسه را با همان روشی که قبلاً داشتیم اختصاص می‌دهیم به برخورد تجربی با جلسه‌ی گذشته که مهمان داشتیم. حدوداً دو ماه قبل خانم قدس آمدند و از تجربه‌ی خودشان در «محک» گفتند، جلسه‌ی قبل هم خانم قندهاری کهنسال همراه دو نوه‌ی جوان‌شان آمدند و تجربه‌ی خودشان را از «خانه‌ی مادر و کودک» گفتند. نیمه‌ی دوم جلسه را مثل جلسه‌ی بعد از سخنرانی خانم قدس که دوستان آمدند و تجربه‌ی خودشان از بحث میهمان را طرح کردند، به برخورد تجربی با جلسه‌ی گذشته که میهمان داشتیم اختصاص می‌دهیم.

ان‌شاءالله بعد از تعطیلات، سه - چهار گروه [مطالعاتی تشکیل شده] بتوانند برخورد فعالی با بحث‌های خود و بحث‌های ارائه شده در اینجا بکنند. این یک ماه که تعطیل هست می‌توانیم توافق کنیم برای تاریخ ۱۵ و ۱۶ مرداد که پنج‌شنبه و جمعه می‌شود؛ می‌توانیم با خانم قندهاری هماهنگ کنیم و یک سفر دو روزه داشته باشیم از پنج‌شنبه صبح زود تا جمعه به رودبار؛ هم دستاوردهای «خانه‌ی مادر و کودک» را ببینیم، با بچه‌هاشان آشنا شویم، با بچه‌هایی که سه‌ساله در زلزله‌ی رودبار تحت سرپرستی این NGO قرار گرفتند تا الان که بیست و اندی سال دارند، مزدوج شده‌اند، پدر و مادر شده‌اند، ببینیم که احساس آن‌ها چیست و چطور در چتر و بستری که این NGO برای‌شان فراهم کرده، رشد کرده‌اند.

دوستانی که تمایل دارند به این سفر بیایند، الان می‌توانند نزد آقای «روئین» اسم‌نویسی کنند و از طریق شماره‌ای که اعلام می‌شود برای سفر هماهنگ کنیم.^۱ خسته نباشید، من زیاد و یکنواخت صحبت کردم و خسته‌تان کردم. خیلی متشکرم.

۱. این سفر اجتماعی، مطابق برنامه‌ریزی صورت‌گرفته در اواخر مردادماه ۱۳۸۸، برگزار شد.

ارزیابی مشارکت‌کنندگان از نشست قبل

شهید صابر: دو نفر از دوستان جلسه، زندگی مشترک تشکیل دادند. ان‌شاءالله که بعد از تعطیلات شیرینی ازدواجشان را هم برای ما بیاورند که شرعی بودن ازدواجشان برای ما هم اثبات شود! هفته‌ی پیش خانم قندهاری آمدند روند کارشان را توضیح دادند. بعد از جلسه‌ی که خانم قدس آمدند، دوستان آمدند دیدگاه‌هایشان را گفتند. الان هم تربیون در اختیار دوستان هست تا نظرشان را درباره‌ی جلسه‌ی پیش و هم درباره‌ی دعوت‌های بعد از این که ان‌شاءالله ادامه خواهد داشت، بگویند.

مشارکت‌کننده‌ی اول

مباحث تئوریک، می‌تواند به یک نقطه‌ضعف تبدیل شوند. اگر مابه‌ازای اجتماعی‌شان را پیدا نکنیم، ممکن است ما را به انتزاعی‌گری پیش ببرند و از تحولات و بحران‌های اجتماعی که در جامعه‌مان جاری و ساری است، ممکن است عقب بمانیم. یک پیشنهاد، NA بود که ان‌شاءالله در آینده محقق می‌شود. چون NA یکی از موفق‌ترین NGOهای گسترده در کشور بود که توانست یک حیات دوباره به خانواده‌ها دهد. فرد معتاد، خانواده‌اش را تحت تأثیر قرار می‌دهد و روش‌هایی که NA به کار برده، می‌تواند ما را به پویایی اجتماعی و روش‌های نوبی که فعالان اجتماعی به کار بردند، برساند. یا مثلاً مسائل کودکان و کلاً مباحثی که با بحران‌های اجتماعی سروکار دارند. به‌هرحال با توجه به این که جامعه ما با بحران‌های متعددی روبه‌رو است، به نظر من مقداری کمرشکسته است. زیر فشارهای سیاسی، اجتماعی، مشکلات ناشی از تورم و... [فروسله شده است] و بنابراین من فکر می‌کنم تا با این بحران‌های اجتماعی، پیوند نخوریم، مباحث نظری، عقیم‌اند. این چند تجربه‌ای که درباره زلزله رودبار و زلزله بم مطرح کردند و ممارستی که کردند و معطوف به نتیجه شد، می‌تواند بسیار مهم باشد.

ولی پرسش همیشگی من این است که فرآیند کارهای اجتماعی را مانند همین NGOها که به نظرم در فضای کنونی، سیاسی‌تر هم می‌شوند، چگونه می‌توانیم به مسائل سیاسی مهم پیوند بزنیم؟ با دوستان که درباره تأسیس یک NGO که با بحران‌های اجتماعی پیوند داشته باشد، گفت‌وگو می‌کردیم، می‌گفتند نیکوکاری است و نمی‌تواند به‌عنوان یک کنش سیاسی مطرح شود.

هدی صابر - خودت هم روی این پرسش فکر کرده‌ای؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: من خودم به این موضوع، اعتقاد ندارم و فکر می‌کنم نباید اسیر این فضاها شویم؛ اعتراض به هر حال حق ماست، ولی باید بلندمدت‌تر نگاه بکنیم. بحران‌های موجود در جامعه‌مان، یک زمان‌هایی عمیق می‌شوند، این زخم، باز می‌شود. به‌رحال نیاز داریم با بحران‌های اجتماعی - مثل اعتیاد، کودکان کار، بیماری‌ها - که ملموس هستند و به راحتی در جامعه‌مان می‌بینیم، پیوند بخوریم. من بعید می‌دانم این‌ها با کنش سیاسی، منافاتی داشته باشد من شخصاً باور دارم ما برای این‌که از لحاظ اجتماعی موفق شویم، نیاز به شبکه‌های اجتماعی داریم. شبکه‌های اجتماعی هم صرفاً به معنای تسخیر قدرت سیاسی و این‌گونه مسائل نیست؛ به معنایی پویایی جامعه مدنی است، جامعه‌ای که زیر بار بحران‌های اجتماعی له شده و کمرش شکسته است. من خودم این‌ها [فعالیت‌های اجتماعی] را بیش‌تر مسائل راهبردی می‌بینم. مسائل اجتماعی، مسائلی نیست که به تعبیر عامیانه، سوسولی باشد. این فعالیت‌ها را متن می‌بینم. اما سازوکار اجرایی‌اش برای من چون در این مسائل تجربه نداریم و با توجه به مشکلاتی که بچه‌ها دارند، جای سؤال است. مشکلاتی که بچه‌ها دارند، نظیر مشکلات معیشتی یا اشتغال است؛ مثلاً با یکی از دوستان صحبت می‌کردم، می‌گفت من روزی ۸-۹ ساعت سرکار هستند و فرصت پرداختن به این مسائل را ندارند.

می‌خواهم پرسش این پرونده‌هایی که [فعالان اجتماعی نظیر موسسان «خانه‌ی مادر و کودک»] طی کرده‌اند - و جلسه پیش توضیح دادند، با کم‌ترین امکانات آغاز کرده‌اند و فرازونشیب‌های بسیاری داشته‌اند، ولی توانسته‌اند آن بچه‌ها را نجات دهند - آیا برای ما امکان تحقیقش هست؟ مشکلاتی در این زمینه وجود دارد. چگونه می‌تواند تحقق یابد؟

هدی صابر: الان شما می‌توانی روی این مسائلی که دغدغه‌ی فکری خودت هست، کار کنی و جلسه بعد ارائه بدهی؟ یک عنوان هم به بحث بده؛ مثلاً «ضرورت پیوند خوردن با تجارب اجتماعی و محدودیت‌ها و تنگناها».

مشارکت‌کننده‌ی اول: بله می‌توانم. امیدوارم با همکاری دوستان، بتوانیم برون‌دادی از این مباحث داشته باشیم.

مشارکت‌کننده‌ی دوم

من یک فهمی داشتم از این دو عزیز که کاری انجام داده بودند و اینجا آمدند [خانم قدس، موسس «محک» و خانم قندهاری، موسس «خانه‌ی مادر و کودک»]. من متوجه نشدم خانم قندهاری استارت اولیه‌شان را چگونه توضیح دادند. خانم قدس نخستین گام‌هایشان را به

خوبی توضیح داد. مثلاً یک‌سری مسائل را به ژن خانوادگی‌شان ربط داد و این که ارث پدری و مادریمان این است که به فکر تغییر هستیم و توضیح دادند که فرزند خودم هم با مشکلاتی درگیر شد که باعث شد خودم عصیان کنم. بعد آن خانم را دیدند که موجب تغییراتی در ایشان شد.

درباره‌ی خانم قندهاری، نقطه آغازین را متوجه نشدم. ولی این را گفتند که از تجربیات گروه‌های دیگر استفاده کردیم. وقتی زلزله آمد، از دولت خواستیم سرپرستی برخی افراد را بر عهده بگیریم. من متوجه نشدم دغدغه‌شان چه بود که به چنین موردی رسیدند؟ به نظر من نقطه مشترک هر دو این دوستان، امیدشان بود که در آغاز داشته‌اند، با آن شروع کرده‌اند و واقعاً هم وقت گذاشته‌اند، سختی‌ها را تحمل کرده‌اند و کارشان را در نیمه‌ی راه، رها نکرده‌اند. چیزی که برای من جالب بود، امید اولیه ایشان به خدا است که طی راه، تبدیل به اطمینان شد. مثلاً این که وسط کار، دولت به آن‌ها پیشنهاد داد که دیگر کافی است، ما خودمان امکانات داریم، تا این جا که آمده‌اید، بس است. اما این‌ها باز هم پروژه‌ای را که آغاز کرده بودند، قطع نکردند و ادامه دادند. خانم قدس هم به همین ترتیب.

شاید ما اول راه، با «چگونه»های بسیاری روبه‌رو شویم که موجب شود نتوانیم کار را آغاز کنیم. اطمینان به خدا که در شروع کارمان نیاز داریم، این دو نفر، به‌ویژه خانم قندهاری که به همسرشان هم خیلی ارجاع می‌دادند، در روند کارشان به دست آوردند. ممکن است ما فکر کنیم این جلسه، دید مهندسی شده‌ای دارد و من خودم خیلی [از این دید مهندسی‌ده] استفاده می‌کنم. اما ظاهراً بر خلاف این دید مهندسی شده [این‌ها پله‌به‌پله پیش رفتند. مثلاً می‌گفتند که ما در سیر کار می‌دیدیم نیازی داریم، و بعد این این جمله همسرشان [را نقل می‌کردند] که می‌گفته که مطمئن باش خدا از ما حمایت می‌کند، و فردا صبح آن نیاز یا آن پول وارد حسابشان می‌شد.

چندبار از خانم قدس پرسیده شد که شما برنامه‌ای نداشتید و بیش‌تر مشاهده بوده است و همه چیز پیشامد و مثل خواب بوده است، ولی فقط یک اطمینان قلبی داشتند. ولی برای من، این امید و اطمینان قلبی که بر آن تأکید داشتند، بسیار درس بود. ممکن است ما خدا را طوری تصور کنیم که در پیشامدها مدام ببینیم یا لمس کنیم؛ یا خدا را آن‌قدر بالا ببریم که اصلاً قابل دست‌یافتن نیست. ولی این‌ها یک اطمینانی داشتند که این اطمینان به آن‌ها خیلی کمک کرد.

هدی صابر: شما روی این هم فکر کردی که پدر بزرگ و مادر بزرگ به همراه بچه‌ها و نوه‌ها بتوانند [در قالب مؤسسه‌ی «خانه‌ی مادر و کودک»] یک کار درازمدت بیست‌ساله بکنند؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: اتفاقاً اول فکر کردیم این دو نفر هم از همین بچه‌ها [که پس از زلزله توسط مؤسسه سرپرستی شده‌اند] هستند و صرفِ بزرگ‌تر بودن، به ایشان مادر بزرگ می‌گویند. ولی وقتی متوجه شدم خانواده‌اند، نگاهم متفاوت شد. صمیمیت و شادی‌ای میانشان بود. آدم وقتی نسبت به آن کاری که دارد انجام می‌دهد، عشق و محبت داشته باشد، بسیار به تداومش کمک می‌کند. و هم‌زمان با این‌ها، یک تدبیر هم چاشنی این قضایا هست. مثلاً دفعه‌ی پیش، دوستان را دعوت کردند و گفتند شما هم بیایید، خیلی خوش می‌گذرد. وقتی پرسیدیم ما اگر بیاییم، چه نقش مفیدی می‌توانیم ایفا کنیم، توضیحاتی دادند که البته خود من قانع نشدم.

هدی صابر: شما فکر می‌کنی مدل خانوادگی، قابل تحقق است؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: به نظرم در جامعه‌ی ما، کم‌ترین حرکتی که می‌شود انجام داد، حرکت خانوادگی است. معمولاً فکرها بزرگ است، اما به نظرم این مدل خانوادگی، مؤثرترین حرکت است.

هدی صابر: خیلی متشکرم.